

## علم اصول فقه در فرایندی تاریخی ایجاد شد

عضو هیئت علمی پژوهشگاه قرآن و حدیث ضمن اشاره به اینکه تأسیس اصول فقه منتسب به مذهب خاصی نیست، توضیح داد که این علم چگونه طی فرایندی تاریخی شکل گرفت.



عضو هیئت علمی پژوهشگاه قرآن و حدیث ضمن اشاره به اینکه تأسیس اصول فقه منتسب به مذهب خاصی نیست، توضیح داد که این علم چگونه طی فرایندی تاریخی شکل گرفت.

به گزارش ایکننا، نشست «فرایند شکل گیری دانش اصول فقه؛ نقدی بر انگاره تأسیس» با سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین سیدمحمدحسن حکیم؛ عضو هیئت علمی پژوهشگاه قرآن و حدیث، سه شنبه ۱۵ اسفند در مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) برگزار شد که گزیده آن را در ادامه می خوانید؛

اصل چگونگی پیدایی و شکل گیری دانش ها از مباحث مقدمی برای همه دانش هاست و منحصر به اصول فقه نیست. این بحث در حوزه های مختلف، اغراض دانش و شاخص شناسی نسبت به تحول اثرگذار است. در دانش اصول هم این مسئله همیشه مورد بحث بوده و یکی از مسائل جدی که در اصول فقه از دیرباز مورد توجه بوده چگونگی پیدایی دانش اصول فقه است. اینقدر که خیلی نوشته ها به این مسئله تخصیص پیدا کرده است.

عمدتا در این کتاب ها تلاش شده است تقدم یک مذهب بر مذاهب دیگر اثبات شود. مثلا احناف معتقدند که شیانی مؤسس اصول فقه بوده و حجتشان هم مطالب اصولی است که در کتاب های او منتشر است. شافعی ها می گویند شافعی مؤسس بوده است و حجتشان رساله شافعی است که می گویند اولین کتاب اصولی مسلمانان است که مانده است. در میان امامیه چند قول رواج دارد برخی قائل به مؤسس بودن امامین باقرین هستند، برخی این تأسیس را منصرف به تلامذ ائمه کردند. تأسیس علم اصول به مذاهب قابل انتساب نیست

هیچ کدام از این ادعاها قابلیت ارزیابی و نقد ندارد چون یا آثاری از آن دوره بر جای نمانده یا آثاری که مانده کامل نیست و شامل بخشی از مباحث است. مثلا همین ادعای امامیه در مورد مؤسس بودن باقرین مشکلش این است که عامه می گویند شما مجموعه گزارش هایی دارید و نمی توان اسم این را علم گذاشت. بنابراین بر اساس مکتوبات باقی مانده، تأسیس مذهب برای هیچ یک از مذاهب ثابت نیست و هیچ یک از مذاهب چنین چیزی در اختیار ندارند. اگر بخواهیم به آرا و نظرات پراکنده اطلاق علم اصول کنیم این ادعا هم تمام نیست چون اولاً به این نظرات پراکنده علم گفته نمی شود، ثانياً منحصر در موارد ادعاشده نیست و اقلاً در قرن دوم هجری بیش از ده فقیه و دانشمند مسلمان را می شود برشمرد که گزارش آرا و نظرات اینها موجود است و هر کدام مباحث مرتبط با مطالب اصولی دارند.

گاهی سلیقه گرایی منجر به مسائل خطرناک تری شده و مشکلاتی را در مذهب ایجاد کرده است؛ مثلاً یکی از مسائلی که بین شیعیان سوء تفاهم ایجاد کرد و موجب شد اخباریون مقابل علم اصول صف کشی کنند همین بود که می گفتند اینها اصول را از عامه گرفتند چون علم اصول را عامه ایجاد کردند.

با توجه به این مقدمات ما با چه شاخص هایی پیدایی علم اصول فقه را ردیابی کنیم؟ اگر کسی علم اصول را پدید نیاورده است چطور علمی به این پرننگی پدیدار شده؟ به عقیده بنده سوال از مؤسس خطا است چون طبیعت دانش ابای از این معنا دارد. ما ماهیتی به نام دانش داریم که اقتضاناتی دارد که این اقتضانات نافی تحقیقش توسط یک شخص و شخصیت است.

دانش محصول فرایند اندیشه در انتظام دهی به اطلاعات است و نظم دهی اختراع و ابداع نیست بلکه نتیجه تلاش فکری است. لذا وقتی بحث از دانش می شود مراحل تحولی دانش معنادار است. گاهی اوقات ممکن است یک قاعده یا قانون را یک نفر کشف کند یا جعل کند ولی به این، تأسیس علم گفته نمی شود. بنابراین تأسیس اصل داریم ولی تأسیس اصل به معنای تأسیس علم نیست.

اگر اینطور باشد هر چه در حوزه دانش های مختلف نگاه می کنیم معمولش این نیست که یک دانش را یک نفر پدید آورده باشد بلکه رفت و آمد اندیشه و تضارب آراست که به پیدایی دانش منجر می شود. مثلاً من ندیدم بگویند مخترع پزشکی فلانی است یا مخترع فیزیک فلانی است بلکه این علوم در طی فرایند زمان شکل گرفتند. به جای اشخاص بر افکار تمرکز کنید

اگر به دنبال مؤسس نباشیم باید یک جایگزین داشته باشیم تا پیدایی دانش را ردیابی کنیم. در قبال مؤسس، در مطالعات معاصر در تاریخ علم فرایند شکل گیری را مطالعه می کنند یعنی سیر حرکت اندیشه را مطالعه می کنند. چه کار کنیم فرایند شکل گیری را تحلیل کنیم؟ اولاً باید تمرکز را از اشخاص برداریم و بر اندیشه ها تمرکز کنیم و حرکت فکر را ردیابی کنیم. عنصر اصلی که پیدایی و انشقاق و استقلال دانش ها را شکل می دهد اندیشه و حرکت فکر است و او باید رصد شود.

اصول فقه در حوزه اندیشه ای مسلمانان پدیدار شد. وقتی آغاز رسالت را بررسی می کنیم در کلمات پیامبر(ص) زمینه هایی را می توانیم پیدا کنیم که عامل محرک برای اندیشه اصولی باشد اما این تحرک اتفاق نیفتاده است. پیامبر(ص) در این زمینه بیانی دارد ولی مخاطب به این سمت نرفته. به سبب رویکردی که حاکمان بعد از پیامبر(ص) داشتند اینها مانع شکل گیری یا استمرار اندیشه در مسیر استنباط شدند و رفتار دستوری با دانش کردند. اینها حرف ما امامیه نیست بلکه تاریخ نگاران فقه و شریعت به این مسئله تصریح کردند.

پس در کلمات نبوی اشارات به اصول و قواعد استنباط است ولی در مخاطب جاگیر نشده و جریانی پدیدار نشده است. در دوره پایانی عصر صحابه، امیرالمومنین(ع) و حسنین تلاش جدی برای بازگرداندن مردم به کتاب و سنت انجام دادند ولی باز مخاطب بیشتر از اینکه سراغ کتاب و سنت برگردد و آن را حفظ کند ظرفیت نداشت.

در دوره تابعین دو حرکت جدی صورت گرفت یکی تلاش امام سجاد(ع) است. ایشان اندیشه مسلمین را از حفظ و نقل صرف حدیث به مرتبه مستندسازی آرا با کتاب و سنت ارتقا می دهد و یک نحو استظهار از کتاب و سنت در این دوره پدیدار می شود. این یک حرکت جدی است که در دوره امام سجاد(ع) اتفاق می افتد. حرکت دوم حرکت امام باقر(ع) است که استنباط از کتاب و سنت را تعلیم می دهد. همه فقهای تابعین و نسل بعدی فقها اصرار دارند بگویند ما شاگرد امام باقر(ع) هستیم یعنی در این دوره یک دانش نو به نام فقه پدیدار شد و فقیه مصداق پیدا کرد. اگر اینطور باشد توسعه دانشی فقه در قرن دوم معنا پیدا می کند. همه اینها زمینه شکل گیری اندیشه اصولی را میان مسلمانان پدید آورد یعنی بعد از شکل گیری دانش فقه و نیاز استنباطی فقیه، داده اصولی مورد توجه قرار گرفت و این داده ها رده بندی و پردازش شد و مفهوم اطلاعات اصولی در قرن دوم پدیدار شد.